

درس سیصد و چهل و ششم: صوت ۳۶۷

دوران امر بین وجوب و حرمت از جهت عدم دلیل بر

تعیین یک از طرفین (2)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیان مرحوم آخوند در دوران امر بین وجوب و حرمت

مرحوم آخوند در تأیید بعضی از وجوه و رد بعضی از وجوه در باب اباحه شرعیه مطلبشان را فرمودند؛ اما در باب تعیین **أحدهما على التخيير** و یا اینکه تعیین **أحدهما لا على التخيير** که همان حرمت باشد، در باب حرمت ایشان می‌فرمایند: ترجیح احد الطرفين است به غیر مرجح و این بدعت و حرام است. زیرا در مسئله تحریم، تعارض او با وجوب و بدون ترجیح احد الطرفين - چنانچه بعداً خواهد آمد - این ترجیح بلا مرجح است.

اما راجع به اصل تخییر بعضی مسئله را مقایسه کرده‌اند با مسئله تعارض خبرین **الجامعین لشرائط الحجية**. مرحوم شیخ در اینجا در همین مسئله برائت مطلبی دارند و می‌فرمایند که قیاس مانحن فیه با مسئله تعارض خبرین قیاس مع الفارق است زیرا در مسئله تعارض خبرین از ناحیه شارع شرایط حجیت تام است و وجوب اخذ **بکلیهما** به واسطه احراز شرایط حجیت محرز است. صحبت در مقام اختیار و قدرت مکلف بر اتیان به مفاد **أحدهما و کلیهما** است پس در باب متعارضین برگشت مسئله به قدرت مکلف بر اتیان است، نه به وجود شرایط حجیت و بالطبع وجوب التزام به عمل به هر دوتای اینها. یعنی مسئله را به قضیه متزاحمین تشبیه کرده‌اند؛ مثلاً اگر دوتا غریق در دریا هست و ملاک برای انقاذ **فی کلیهما** موجود است ولی بحث در عدم قدرت مکلف بر انقاذ **کلیهما** است و اگر مکلف قدرت بر انقاذ داشت واجب بود هر دوی اینها را انقاذ کند و چون قدرت بر انقاذ ندارد **فَیَجِبُ الْأَخْذُ بِأَحَدِهِمَا إِمَّا هَذَا وَ إِمَّا هَذَا**. بنابراین **بِأَيِّهِمَا أَخْذٌ وَ أَنْقَذَ عُدَّ مَطِيعاً وَ مَصَابِأً وَ إِنْ قَدَرَ عَلَى الْأَخْذِ بِكُلِيهِمَا** فرض کنید شخصی هست از این افراد ناجی غریق است و او قدرت دارد بر اینکه **فی آن واحد شخصین** را انقاذ کند خب **يَجِبُ عَلَيْهِ إِنْقَاذُهُمَا مَعاً**. این از متزاحمین خارج می‌شود. اگر آن شخص ناجی قدرت بر انقاذ واحد دارد خب در اینجا تراحم پیش می‌آید.

پس در باب متزاحمین ملاک برای تحقق در هر دو موجود است و مکلف نمی‌تواند اتیان کند خب بنابراین باب، باب تخییر است. لذا مرحوم شیخ می‌فرمایند که ما در بحث تعارض خبرین اگر هم حتی دلیل بر تخییر نداشتیم - چون در آنجا داریم **«فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ»**^۱ - مقتضای قاعده به قاعده عقلی همان تخییر است بالأخره شرایط تمام است چه برسد به اینکه نصّ بر تخییر هم موجود است.

^۱ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۷.

اما در مانحن فیه مسئله این طور نیست. چون در مانحن فیه ملاک برای حجیت فی کلا الطرفین نیست بلکه مکلف می داند **أحدهما هو الواقع و تردد فی ما هو الواقع متعیناً**. بنابراین التزام **بما هو الواقع** برای مکلف لازم است که **إمّا هذا هو الواقع و أمّا هذا هو الواقع**؛ یا وجوب واقعی است یا حرمت واقعی است. **أحدهما واقع است نه کلیهما**.

بنابراین التزام به اینکه یکی از اینها حکم واقعی است که اجمالاً موجود است و در مقام امتثال **يَمْتَنِل بِأحدهما إمّا هذا و إمّا هذا** پس نه مخالف قطعی در اینجا لازم آمده است و نه مسئله دیگری، در اینجا غیر از اینکه بدانند که این یا آن حکم الله واقعی است، چیز دیگری که شارع از او نمی خواهد. فقط همین عمل به **أحدهما** می خواهد براساس علم اجمالی به اینکه یا این یا آن **هو الواقع** بنابراین قیاس به آن مسئله از این نقطه نظر اشکال دارد.

در حواشی کفایه راجع به کیفیت بیان مرحوم آخوند این مطلب ذکر شده است که مرحوم آخوند در بحث عمل به خبرین و قیاس به خبرین، بیانشان این است که گرچه تخییر در باب خبرین براساس موضوعیت است، نه براساس طریقت ...، یعنی ما اگر قائل به موضوعیت و سببیت در حجیت خبرین باشیم، خب در آنجا مسئله در باب تراحم می رود یعنی ملاک برای عمل در هر دو خبرین موجود است و مسئله از باب تراحم است نه از باب متعارضین، و چون مکلف قادر نیست **فَيَجِبُ الْعَمَلُ بِأحدهما تَخْيِيرًا**. باید عمل کند چون ملاک وجود دارد. فرض کنید مولا حکم می کند عبد را بر اطعام زید و اطعام عمرو، و او دستش به عمرو نمی رسد خب باید زید را اکران کند. این باب، باب تراحم است و اکران زید از باب اطاعت از مولا است نه سر خود و هواء.

مرحوم آخوند می فرماید که بحث تخییر در باب خبرین متعارضین از باب سببیت است و از باب موضوعیت، نه از باب طریقت، از باب طریقت دیگر تخییر معنا ندارد. چون طریق که نمی شود متعدد باشد و ملاک در هر دو طریق موجود باشد. طریق به طهران یکی است؛ یا این راه است یا یک راه دیگر، هردو راه نیست. فرض کنید این راه برای کاشان می رود، این راه برای طهران می رود، هردو راه نمی شود که **إمّا أحدهما سببیتاً موضوعیتاً**. اگر بخواهیم این فکرها را بکنیم سر از نظرن و یزد درمی آوریم. باید ببینیم تابلو چه نوشته است؟ طهران نوشته است یا نه؟ اینجا بیاییم بگوییم که هردو طریق است و هردو هم جاده آسفالت است و هردو هم صاف است! خب هر کدام خواستیم اختیار کنیم و برویم! نه آقا این طوری نیست! حافظ چه می گوید؟! «نه هر که دلق بپوشید قلندری داند!»^۱

خلاصه این حسابها این طوری ها نیست و خیلی قضیه مشکل است. مرحوم آخوند می فرماید که

^۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۷۷:

هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست *** نه هر که سر بترشد قلندری داند

مسئله در اینجا از باب سببیت نیست بلکه از این باب است از باب طریقت است ولی چون این طریق را شارع ممضا قرار داده است و چون شرایط حجیت در این طریق وجود دارد از این نقطه نظر مکلف در مقام عمل **بأحد الخبرین** دارد آن را عمل می کند که شارع آن را امضاء کرده است. چه این خبر وجوب باشد، چه این خبر حرمت باشد! در واقع در مقام عمل، خودش می داند که هردو را شارع امضاء کرده است. هردوی این خبر را اُبی بصیر نقل کرده است منتها اُبی بصیر دیروز این حرف را می زد ولی امروز این حرف را زده است، اُبی بصیر که عوض نشده است، همین اُبی بصیر است و امام علیه السلام می فرماید که **صَدَّقَ أَبَابَصِيرٍ**، بعد او می ماند که چه کند؟! نمی تواند هردو خبر اُبی بصیر را تأیید و امضاء کند، از این نقطه نظر وقتی که این خبر را می گیرد کأنه امام صادق علیه السلام را در مقابل خود می بیند که به او امر به اخذ این خبر می کند و اگر هفته بعد به خبر ثانی عمل کند باز امام صادق را در مقابل خود می بیند که به او امر می کند: **صَدَّقَ أَبَابَصِيرٍ**. مرحوم آخوند می فرماید که در هردو ملاک از این نقطه نظر موجب تخییر أحدهما است یعنی باب، باب تخییر است. گرچه ما قائل به سببیت هم نیستیم بلکه قائل به طریقت هستیم اما در مانحن فیه این مسئله نیست. در دوران امر بین محذورین ما می دانیم **أحدهما حکم الله** است و ملاک حجیت در اینجا نیست؛ اینکه امام بگوید: صدق این صدق آن. این مسئله تا اینجا تمام شد.

اشکالی که هم بر مرحوم شیخ و هم بر مرحوم آخوند به نظر می رسد این است که مثل اینکه این آقایان فراموش کرده اند که در باب دوران امر بین محذورین، ما مسئله را به چند قسمت تقسیم کردیم. یکی مسئله فقدان نص بود که اصلاً گفتیم که این وجود خارجی ندارد فقط در عالم هورقلیا یک هم چنین تصویری می شود که **اِخْتَلَفَتِ الْأُمَّةُ عَلَى أَمْرَيْنِ وَ لَا ثَالِثَ لَهُمَا؛ إِمَّا هَذَا وَ إِمَّا هَذَا** و این اصلاً وجود خارجی ندارد. یک مورد هم تابه حال نداریم که امت بر مسئله وجوب یا بر مسئله حرمت اختلاف کرده باشند؛ یک مورد حتی بدون دلیل. بالأخره یا سنت است یا عقل است یا هر کوفتی که هست بالأخره این باید یک مستندی داشته باشد! این طور نیست که همین طور باشد!

حالا بفرض که این قضیه درست باشد. ما گفتیم که بالأخره مواردی که در اینجا هست یکی تعارض نصّین است، یکی اجمال در نص است و اجمال در نص هم که گفتیم یا اجمال در حکم است که اجمال در حکم در آنجایی است که دو روایت هست و یک روایت دلالت بر وجوب می کند و یک روایت بر دلالت بر حرمت می کند؟! یا اینکه نه! آن امر مشتبّه بین وجوب است که امر امریّت و مولویّت باشد و بین تهدید در مقام، یا اینکه اجمال در متعلّق است که همان متعلّق حکم باشد که اکرام است یا اجمال در موضوع است مثل عادل که شبهه عدول و اینها هست. یا اینکه مسئله از باب شبهه موضوعیه است که مجموعاً چهارتا است.

علی کلّ حال همان طوری که عرض شد در دوران امر بین محذورین، مشکل ارضی نیست بلکه مشکل،

مشکل سماوی است. یعنی کلام امام علیه السلام به نحوی ابلاغ شده است که ایهام تهدید یا ایهام وجوب را از این کلام می‌کند. دست من نیست! چه فرق می‌کند بین ما و این دوران امر در خبرین متعارضین که دو خبری هست که قطعاً امام علیه السلام یکی از این دو خبر را نفرموده است؟! نمی‌توانیم بگوییم که حضرت گفته است. حضرت یکی از این دو خبر را نگفته است. ابی بصیر این خبری را که از امام صادق شنیده است ... برای خود ما هم خیلی اتفاق می‌افتد؛ مگر در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نبود؟! مطلبی را از مرحوم آقا می‌شنیدیم، اول نسبت به مسئله یک بصیرت و ادراک داشتیم بعد یک روز که می‌گذشت یک مرتبه می‌دیدیم، نه، این ادراک غلط است و ادراک دیگر شاید درست باشد. گیر می‌کردیم و بعد می‌بایست از ایشان سؤال می‌کردیم که منظور شما از این قضیه چیست؟ ایشان بیان می‌کردند.

من خدمتتان عرض کردم در یک مجلسی بودم که کنار من شخصی نشسته بود، بسیار فرد مهذب و منظم و از دوستان بود، الآن هم از دوستان است و حالا یک وقتی اشکال نشود الآن هم از دوستان است و در یکی از شهرستان‌ها است و بسیار مرد محترم و تحصیل کرده و پزشک است بسیار فرد خوبی است ایشان داشت مطالب مرحوم آقا را می‌نوشتند و من برحسب اتفاق چشمم به نوشته ایشان افتاد، دیدم ایشان اشتباه نوشته است باینکه آدم خوب، ثقه، عدل و مرد موثق ولی اشتباه نوشته است و آنچه که آقا گفته‌اند این نیست. خب حالا همین را ببینید دقیقاً این می‌شود یک مدرک و منتشر می‌شود که آقا در فلان جلسه این را فرمودند درحالی که اصلاً این نبوده درحالی که آدم خوبی هم هست و از متخصصین معروف هم هست و بسیار مرد منضبط و بسیار آدم خوبی است. خب نظیر این قضیه بسیار اتفاق می‌افتد. حالا مثلاً آن شخصی که دارد می‌نویسد آن حواس لازم را نسبت به گوشش ندارد متوجه کلام است، متوجه قلم است. ممکن است آن شخص متکلم مطلبی را بگوید و اشتباه به ذهن این برسد.

چند نفر آمده بودند از من راجع به کفایت غسل جمعه از وضو سؤال کرده بودند، من گفته بودم که کفایت می‌کند. آن شخص موقعی که داشته می‌نوشته یا هرچه بوده «می‌کند» را «نمی‌کند» نوشته بود. آن وقت در طهران پخش و منتشر کردند که سید قائل به عدم کفایت غسل جمعه از وضو است! گفتم که غلط می‌کنم بگویم. حتی [نسبت به] غسل جنابت [هم این مطلب را گفته بودند]! گفتم که آن دیگر بدعت است! ببینید پخش هم شده است! میان همه، هزار نفر، گفتم: ای وای بروید به داد مردم برسید! اینها الآن در مشکل گیر می‌کنند! دیگر خیلی‌ها صبح‌ها مثلاً ...! خب بدعت است! دیگر می‌گویند که نه، خودمان از آقا شنیده‌ایم! ببینید یک می‌کند را با نمی‌کند یک نون اول اضافه می‌کند، می‌شود دو امر مخالف و خیلی چیزها.

عدم حجیت خبر واحد در قبول مسائل اعتقادی

اینجاست که به خصوص مبنای ما در قبول مسائل اعتقادی بر عدم حجیت خبر واحد است و همان مرام

و همان مبنای مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیهما - است و همهٔ اینها به خاطر این قضیه است اینکه ما با چشمان داریم می بینیم.

أبی بصیر علم غیب که ندارد او هم یک آدم خوبی است بسیار قبولش داریم دستش را هم می بوسیم و پشت سرش هم اقتداء می کنیم اما نه اینکه دیگر هر چه گفت قبول کنیم! این نیست! مجتهد باید شرایط عقلانیه و سیرهٔ عقلانیه در اتباع از هر موردی را رعایت کند! در کجا، چه مبنا؟ فرض کنید یک وقت خبر، خبر طهارات و نجاسات و از این قبیل است خب حالا خیلی قضیه بر نمی خورد. حالا دو مشت آب یا یک مشت آب، این خیلی مسئله ای نیست. یک وقتی مسئله یک مطلب اعتقادی است که یک بنای بر پی ریزی یک مسئله اعتقادی است، دیگر آنجا این حرف ها نداریم.

علی کل حال بنابراین در باب تعارض خبرین مشکل ما اینجاست امام علیه السلام یکی از این دوتا را نگفته اند، وقتی نگفته اند جناب آخوند و جناب شیخ چطور شما در مقام عمل می توانید احراز بکنید؟! این مسئله چطور متمشی از مکلف در مقام عمل می شود که وقتی دارد به این خبر عمل می کند خود را کائنات مقابل امام صادق می بیند که حضرت می فرماید: **صِدِّقُ أَبَاصِيرٍ؟!** یعنی **فِي لَحْظَةٍ يَخْطُرُ بِإِلَهِ هَذَا الْخَطُورُ يَخْطُرُ بِإِلَهِ ضِدِّ هَذَا الْخَطُورِ!** یعنی در همان لحظه ای که می خواهد به این خبر اَبی بصیر عمل کند که حضرت می خواهند به او بگویند: **صِدِّقُ أَبَاصِيرٍ** در همان لحظه می گویند: **لَا تُصَدِّقُ أَبَاصِيرٍ** و تعارض در باب جعل پیش می آید. حالا نگوییم که در باب جعل، در باب تنجّز.

اصلاً بالاتر از این؛ امام صادق در اینجا نشسته اند و دیگر أَبَاصِير وجود ندارد، امام صادق بگویند که **صَلِّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ لَا تُصَلِّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ** شما چه کار می کنید؟! دیگر بالاتر از اینکه نداریم! حذف ابابصیر، ابن اَبی عمیر، محمد بن مسلم، أَبَان و... همه را حذف کردیم، خب اگر حالا امام صادق آمد این طوری به ما گفت، این تعارض در مقام تنجّز است و نمی گذارد به فعلیت برسد! یا اینکه ما این خیال را کردیم، امام نمی آید بگوید: **صَلِّ وَ لَا تُصَلِّ!** این مسخره است! ما این تصوّر را کردیم امام که الآن فرمود: **صَلِّ، صَلِّ** فرمود یا **لَا تُصَلِّ!** بعد هم امام رفت و ما دیگر دسترسی نداریم. چه کار کنیم؟! اگر بگوییم که از باب احتیاط **صَلِّ، خب این منافات دارد و تعارض می کند با لَا تُصَلِّ** خب در اینجا چه کار بکنیم؟! مسئله تساقط است و شکی در آن نیست. چرا؟! ملاک در اینجا داریم. مانع، مانع سماوی است. مانع، مانع ارضی نیست که در باب تراحم دو نفر از باب انقاذ غریق باشد. مانع، مانع سماوی است. مانع سماوی عدم فهم مخاطب است. مگر عدم فهم مخاطب مسئله ارضی است؟! مسئله سماوی است دیگر! چه فرق می کند امام علیه السلام مطلبی روایتی بگویند به دست من نرسد یا امام علیه السلام روایتی بگویند به دست من مشکوک برسد، هر دو یکی است تفاوت ندارد. من قدرت بر فهم ندارم. نه قدرت بر عمل، این دوتا است.

تساقط، مقتضای قاعده در باب تعارض روایات

در جایی که مکلف قدرت بر فهم ندارد آنجا مانع، مانع سماوی است و در مانع سماوی از فعلیت حکم و از تنجّز حکم اصلاً جلوگیری می‌کند و در مقام انشاء باقی می‌ماند یعنی مقام جعل را رد می‌کند، مقام انشاء را هم رد می‌کند، به مقام تنجّز که می‌خواهد برسد، مانع پیش می‌آید و نمی‌تواند انجام بدهد. آنوقت چطور جناب آخوند شما می‌فرمایید که در اینجا شرایط حجیت جمع است و چون شرایط حجیت جمع است انسان خود را در مقابل امام می‌بیند که امام گفته‌اند: باید به این عمل کنی؟! نه ما نمی‌بینیم. لہذا همان‌طوری که بعضی‌ها فرموده‌اند چنانچه خود مرحوم آخوند دارند گرچه در باب تعارض، حکم در روایات تخییر است ولی مقتضای قاعده تساقط است. در مانحن فیه هم مسئله همین است.

حکم دوران امر بین محذورین

یعنی در مانحن فیه قضیه، قضیه تساقط است. پس در دوران امر بین محذورین، طرفین تساقط می‌کنند چون ملاک برای تنجّز در مانحن فیه وجود ندارد. هست! روایت هست اما روایت نمی‌تواند منجّز باشد. خبر هست خبر صحیح هم هست اما نمی‌تواند منجّز باشد مانع هم مانع سماوی است. پس این یک ملاک کلی برای ما می‌شود که هر جا مانع سماوی بود در آنجا تساقط است و هر جا مانع ارضی بود آنجا باب تراحم است. حالا تا اینجا مرحوم آخوند در مقام رد قول ثالث به این دلیل برآمدند. پس مقتضای کلام مرحوم آخوند توقف است تا این مقدار.

بعضی‌ها به قاعده قبح عقاب بلا بیان تمسک کردند و برائت شرعیه را در اینجا ملاک قرار داده‌اند. طبق مقتضای قاعده قبح عقاب بلا بیان مسئله به ادله عقلیه و برائت شرعیه منتهی می‌شود عقلاً و نقلاً، چون بیانی در اینجا وجود ندارد.

اشکالی که در اینجا شده است و همه این اشکال را کرده‌اند عبارت از این است که در اینجا بیان هست، به همان ملاکی که در آنجا عرض شد، و قاعده قبح عقاب بلا بیان در آنجایی است که اصلاً بیان از طرف شارع نباشد. در اینجا از طرف شارع بیان هست و وجود دارد و لکن ما نمی‌توانیم به این بیان عمل کنیم.

تطویل در این مسئله چون لازم نیست جواب آن را هم مختصر می‌دهم و به مسئله دیگر می‌رسیم. جواب این است که بیان فقط لقلقه لسان که نیست بلکه بیان در مقام مبینیت و موضّحیت تکلیف مکلف است. وقتی که خبرین متعارضین یا اینکه در باب اجمال در نصّ، روایت موجود است ولی بنده این روایت را نمی‌فهمم، بیانی برای من نیامده، بلاغی در اینجا حاصل نشده است به صرف اینکه در کتاب تهذیب این روایت آمده بیان تام است؟! حالا اگر در کتاب تهذیب نمی‌آمد چه؟! یک! ثانیاً آمدن و نیامدن این روایت چه تأثیری ایجاد کرده است؟! روایتی که در اینجا بیاید انسان نمی‌داند واجب است یا حرام است؟! اجمال است خب اصلاً از اول

نبود. این چه تأثیری در خود اصل قضیه دارد؟! به صرف اینکه روایت آمده بیان تمام می شود؟! نه! بنابراین از این نقطه نظر قاعده قبح عقاب بلا بیان در اینجا جاری است!

اللهم صل علی محمد و آل محمد